

# وقایع اتفاقیه روز بیست و دوم بهمن ماه هزار و چهارصد و یک هجری خورشیدی

دانشجو معلم عزیز! لطافس از مطالعه این

ویژه نامه آن را در اختیار

دوستان خود قرار دهید.

عزیزان مدام

## وقایع اتفاقیه

دارا لمعلین ایران

هر کس در اصفهان یا هر کجای بلاد ایران

طالب نسخی این ویژه نامه باشد

کانال مادر ایتارادنبال کند

@vaghaie\_ettefaghie

### ویژه نامه انقلاب مستضعفین

#### "بهار در زمستان"

آی قه، قه، قه! نون و پنیر پسته!

می دانم حال و حوصله شنیدن قه نه ندارید، من هم نان و پنیر پسته ندارم. اگر چنین لقمه ای وجود داشت، هرگز دلم نمی خواست! البته پولش را هم نداشتم. ولی این یک بار چند دقیقه کوشان را به من بدهید. قول می دهم زیاد سرتان را در دنیاورم. یکی بود و یکی نبود. شهری بود پر از قه؛ قه های پرغصه. مردمان شهر از دخال غریبه ها و همه چیز زندگیشان ناراحت بودند. حاکم شهر بدون اجازه اجنبی آب نمی خورد. فقر و فلاکت توده های مردم را به سته آورده بود. جوانان شهر در سیاه چال حاکم قدمی کشیدند. بازور سرنیزه، نور آفتاب را قدغن کرده بودند. بعد از سال مارنج و مرارت، مردم شهر حاکم طاغوتیش را فراری دادند تا غرب و شرق عالم آقا بالا سرشان نباشند. خودشان

برای خودشان تصمیم بگیرند. ایام، ایام جشن بود؛ جشن غیرت و استقلال. همه سر مست شادی بودند که ناگهان، غول بزرگی به این شهر حمله کرد. غول موجود گر سنه ای بود که می خواست همه چیز را ببلعد. همه نگران بودند. بعضی ها ترسیده بودند؛ عده ای هم می گفتند ما خاخار جشن هستیم، بهتر است سخت نگیریم. اما پیرمرد جمع گفت: باید تازه نفس ها عازم جنگ شوند. قرصه به نام جوانان افتاد. جوانانی چون تکه های از ماه. سرو های کشیده با صورت های سپید و محاسنی مشکین. غول اما غول عجیبی بود؛ یک پایش را که می زد، دو پای دیگر اضافه می کرد؛ دستش را که قطع می کردی، چند سربه تن سیاهش اضافه می شد. جوانان غول کش شهر بعد از هشت سال دست و پای غول را قطع کردند، شاخش را شکستند و خسته و زخمی با داغ مصیبت رقیایشان به شهر بازگشتند. وقتی که به شهر آمدند، دیدند که پیرمردشان سفر کرده است.

همان روزی که از پیر جوانان زخم چشیده و دل سوخته جای پیرمرد را گرفت. بعد از مدتی اتفاقاتی افتاده بود. همه چیز شمر عوض شده بود. بعضی ها، جوانان جنگ رفته شهر را به چشمی نگاه می کردند که گویا غریبه می بینند. شاید هم حق داشتند؛ آخر این جوان ها، مدت ها دور از این شهر با غول جنگیده بودند. سرشخ شدن با غول، آدابی داشت که آنان بدان خو کرده بودند؛ دست و پنجه نرم کردن با غول، زلالتان کرده بود؛ شده بودند مثل اصحاب کهف! میان مردم خودشان غریب بودند. بسیاری از آنان که توانستند، خزیدند در غار دلشان و آلهایی که توانستند مجبور به بدستان با ابل دنیا شدند. برادر و خواهر دانشجو معلم! من شمار نمی شناسم. اما اگر مثل ما فارسی حرف می زنید، پس معنی این غیرت را می فهمید. حالا که رتقای همان آقای غول، رنگ و ریختشان را عوض کرده اند و می خواهند با خیانت فراری های شهر، نه با جنگ که مانند فاتحان از در وارد شوند و خودشان را به مردم زخم خورده شهر غالب کنند؛ بیانگذاریم شاهرک غیرت آن جوانان قطع شود. خون آنها در گ های من و تو نیزست. زخم خورده های خواهند تیشه به ریشه دین و قرآن و ایمان بزنند. خدای داند این بار به صغیر و کبیر ما رحم نخواهند کرد. کودکان و نوجوانان این شهر را به دست من و تو سپرده اند که مردان و زنانی برای درمان زخم های کهنه این سرزمین تربیت کنیم. اجنبی وقتی

برادر کشی ما را ببیند در دلش قد آب می شود. آن نهال کوچک و نحیف حالا به درختی تنومند تبدیل شده است. چهل و چهار بهار به خود دیده و ثمره اش عزت و استقلال است. باید بدانی راه حل مشکلات این خانواده پیش خودمان است نه دست اجانب. بیادست در دست هم متحد و یک صدا تا ابد فریاد بزنیم: «زنده باد ایران».

(به یاد آژانس شیشه ای حاتمی کیا)

### بهشت فرسنگیان!

تا یادمان نرفته این راه هم بگویم که وقایع اتفاقیه مطالبات صنفی و رفاهی شمارا فراموش نکرده است. پیام های مکرر شبانه مای رسد. از اعتراض به بوی سرخ کردنی در سالن مطالعه با هنراصفهان گرفته تا پنخش شدن انواع رواج نامطبوع در خوابگاه که شامه ها به آن عادت کرده است. به هر حال شاید این مسائل از دید مسئولین دانشگاه عادی است. اصلاً خوب که دقت کنید دانشگاه مایک بهشت کوچک روی زمین است. چرا قدر بهشت را نمی دانیم؟ این همه واحدهای درسی کارآمد و به درد بخور که هر ترم ارائه می شود و نه تنها نظام آموزشی مابکله کل جهان را متحول می کند از ثمرات این بهشت است! از شامی خواهیم کمی دندان به جگر بگذارید تا د شماره های بعد زبان سرخ و قلیع اتفاقیه راوی داستان مای یعنی دانشجو معطلان در این زمانه باشد. خبرهای خوبی در راه است...



تنظیم: منیب / تصحیح: آرمان / ترئین: فلاحتی